



## درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نوره مفیدی

موضوع کلی: مسئله شانزدهم  
موضوع جزئی: دلیل قول به عدم صحت و بررسی کلام سید  
سال دوم  
تاریخ: ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۱  
مصادف با: ۱۶ جمادی الثانی ۱۴۳۳  
جلسه: ۱۰۵

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

عرض شد در مسئله شانزدهم بر عدم وجوب اعاده و قضاء یا به عبارت دیگر صحت اعمال سابقه ادله‌ای اقامه شده که تا اینجا پنج دلیل را بیان کردیم.

#### دلیل ششم:

این دلیل، دلیلی است که مرحوم آقای حکیم در کتاب مستمسک بیان کرده‌اند؛ محصل این دلیل این است: ادله‌ای که دلالت بر جواز عدول یا وجوب عدول به مجتهد دیگر می‌کند فقط نسبت به وقایع لاحقه اعتبار دارد چون عمده دلیل بر جواز یا وجوب عدول یکی از این دو دلیل است:

یا اجماع یا حکم عقل به اصالة التعین در دوران بین تعیین و تخییر؛ حال ما این دو دلیل را بررسی کنیم ببینیم که آیا این دو دلیل اعتبار فتوای مجتهد دوم را نسبت به وقایع سابقه هم ثابت می‌کند یا فقط دلالت می‌کند بر حجیت فتوای مجتهد دوم نسبت به وقایع لاحقه.

اما دلیل اول: اجماع؛ عده‌ای ادعای اجماع کرده‌اند بر جواز عدول از حی به حی مساوی یا بعضی ادعای اجماع بر وجوب عدول در موارد خاصی کرده‌اند؛ اجماع یک دلیل لبی است، در دلیل لبی فقط به قدر متیقن می‌توان اخذ کرد و قدر متیقن از حجیت و اعتبار فتوای مجتهدی که به او عدول شده، در مورد وقایع لاحقه است، این دلیل اطلاق ندارد چون دلیل لفظی نیست تا به اطلاق آن اخذ کنیم و بگوییم وقتی فتوای مجتهد معدول الیه حجت شد، هم نسبت به وقایع سابقه حجت است و هم نسبت به وقایع لاحقه. با اجماع فقط می‌شود حجیت فتوای مجتهد دوم را در خصوص وقایع لاحقه ثابت کرد.

و اما دلیل دوم: اصالة التعین؛ تقریب استدلال به این دلیل این بود که امر ما دائر است بین حجیت تعیینیه فتوای مجتهد یا حجیت تخییریه فتوای مجتهد اول و مجتهد دوم یعنی احتمال دارد که تعییناً فتوای مجتهد دوم برای ما حجت باشد و احتمال دارد هم فتوای مجتهد اول و هم فتوای مجتهد دوم به نحو تخییری برای ما حجت باشد؛ در دوران بین تعیین و تخییر عقل از باب اینکه اشتغال یقینی مستدعی فراغ یقینی است حکم می‌کند به تعیین یعنی اینکه به فتوای مجتهد دوم اخذ شود چون در این صورت است که انسان یقین به فراغ ذمه پیدا می‌کند چه حجیت تخییریه ثابت باشد و چه حجیت تعیینیه، در هر صورت فتوای مجتهد دوم یقیناً مبری ذمه خواهد بود.

این دلیل هم چون حکم عقل است و عقل هم دلیل لبی است، قدر متیقن از این دلیل لبی مثل اجماع این است که فتوای مجتهد دوم فقط در خصوص وقایع لاحقه اعتبار دارد و دیگر فتوای مجتهد دوم نسبت به وقایع سابقه حجت نیست. لکن

در مقابل این حکم عقل، ما یک استصحابی داریم؛ به این بیان که فتوای مجتهد اول در زمان حیات در حق مقلد حجت بود و به واسطه حجیت فتوای اولی یکسری احکام ظاهریه در حق مقلد ثابت بود. الآن شک می‌کنیم آیا کماکان آن احکام ظاهریه در حق این مقلد ثابت است یا نه؟ استصحاب احکام ظاهریه ثابت شده به سبب فتوای مجتهد اول می‌کنیم. نتیجه این می‌شود که مقتضای استصحاب اعتبار آن فتوی و ثبوت آن احکام ظاهریه است. در حالی که مقتضای اصالة التعمین این است که فقط در خصوص وقایع لاحقه فتوای مجتهد دوم اعتبار دارد و شامل وقایع سابقه نمی‌شود؛ لکن این استصحاب چون یک اصل شرعی است بر اصالة التعمین که یک اصل عقلی است وارد است یعنی مقدم بر آن است پس به مقتضای این استصحاب، حجیت فتوای میت نسبت به وقایع سابقه کماکان معتبر است و دافعی هم در برابر این استصحاب نیست. اصالة التعمین هم که فقط حجیت فتوای مجتهد دوم را نسبت به وقایع لاحقه ثابت می‌کند لذا اگر مقلد به هر دلیلی رجوع به مجتهد دیگر کند که فتوایش مخالف با فتوای مجتهد اول باشد، فقط در وقایع لاحقه به فتوای مجتهد دوم عمل می‌کند.

فقط در مورد عدول به اعلم ایشان می‌فرماید چون عدول به اعلم واجب است تدارک اعمال سابقه لازم است زیرا دلیل حجیت فتوای اعلم اطلاق دارد و شامل اعمال سابقه هم می‌شود.<sup>۱</sup> البته این بر اساس مبنای ایشان است و الا یک دلیل لفظی بر حجیت فتوای اعلم وجود ندارد. (عده‌ای مثل امام(ره) و مرحوم سید فائند که تقلید اعلم از باب اصالة التعمین لازم است و ما هم از باب رعایت شهرتی که در مسئله وجود داشت احتیاط واجب کردیم لذا حتی اگر ما عدول به اعلم را لازم بدانیم، آنجا هم دلیلی وجود ندارد که ما به اطلاق آن اخذ کنیم و بخواهیم حجیت فتوای اعلم را نسبت به وقایع سابقه هم ثابت کنیم.

نتیجه این دلیل این است که اعمال سابقه که بر اساس فتوای مجتهد اول انجام شده، صحیح بوده و نیازی به اعاده و قضاء ندارد و بنا بر صحت اعمال سابقه گذاشته می‌شود و رأی مجتهد دوم هم فقط نسبت به وقایع لاحقه اعتبار دارد.

#### **نتیجه:**

در بین این ادله دلیل اول، سوم، پنجم و ششم به نظر ما تمام است لکن در بین این چهار دلیل مهم‌ترین دلیل قول به صحت اعمال مطلقاً همان دلیل اول است.

#### **دلیل قول به عدم صحت اعمال سابقه مطلقاً:**

دلیل قائلین به عدم صحت همان مبنای آنها در مسئله اجزاء می‌باشد و دلیل دیگری ندارند. عمدتاً کسانی که قائل به عدم صحت شده‌اند به این جهت بوده که مسئله را مبتنی بر اجزاء کرده‌اند و چون مبنای آنها در بحث اجزاء این است که قائل به عدم اجزاء هستند لذا اگر ما گفته شود اتیان مأمور به ظاهری مکفی از واجب واقعی نیست، قهراً در این مسئله وقتی مقلد از مجتهد میت به مجتهد حی عدول می‌کند معنایش این است که اعمالی را که سابقاً انجام داده چون به فتوای دومی باطل است

۱. مستمسک العروة، ج ۱، ص ۸۱-۸۲.

باید این اعمال را اعاده کند. ولی چنانچه سابقاً هم بیان کردیم اساساً این مسئله مبتنی بر بحث اجزاء نیست و لذا اصل فرمایش و مبنای آنها محل بحث است.

### **نکته:**

لزوماً این چنین نیست که هر کسی که قائل به عدم اجزاء باشد، اینجا قائل به لزوم اعاده و قضاء باشد؛ یعنی اگر کسی در مسئله اجزاء قائل به عدم اجزاء شد لزوماً اینجا قائل به عدم صحت اعمال سابقه شود و بگوید اعمال سابقه را باید اعاده و قضاء کرد. اینگونه نیست که بین قول به عدم اجزاء و قول به عدم صحت اعمال سابقه ملازمه باشد. مرحوم آقای حکیم از کسانی است که قائل به عدم اجزاء اما در ما نحن فیه قائل به صحت اعمال سابقه است.

### **بررسی کلام مرحوم سید:**

گفتیم مرحوم سید مسئله پنجاه و سوم را دو بخش کرده‌اند:

#### **بخش اول:**

در بخش اول فرموده‌اند به طور کلی هر عملی که مکلف بر طبق فتوای مجتهدی انجام دهد اعم از عبادت و عقد و ایقاع بنا بر صحت اعمال سابقه گذاشته می‌شود و نیازی به اعاده و قضاء اعمال گذشته نیست؛ این بخش کلام مرحوم سید قابل قبول است و نسبت به این بخش فرمایش سید بحثی نداریم کما اینکه امام (ره) هم نظری ندارند. تنها مشکلی که ما با بخش اول فرمایش سید داریم، در همان مثال تسبیحات اربعه است؛ ایشان فرمود اگر مقلدی بر اساس فتوای مجتهدی که قائل به جواز اکتفاء به یک تسبیحه از تسبیحات اربعه هست، نمازش را بخواند و بعد از موت او از کسی تقلید کند که قائل به عدم اکتفاء به یک تسبیحه از تسبیحات اربعه است، اعاده لازم ندارد و ما هم می‌گوییم اعاده لازم ندارد ولی اساساً این مورد از محل نزاع ما خارج است به خاطر حدیث لاتعداد چنانچه ابتداءً عرض کردیم که مواردی که در صلاة شبیه این مورد و مشمول حدیث لاتعداد می‌شود، این موارد از محل نزاع ما خارج است چون دلیل خاص بر عدم اعاده داریم.

#### **بخش دوم:**

عمده محشین از جمله مرحوم آقای حکیم به بخش دوم کلام سید اشکال کرده‌اند که باید دید اصل بحث چیست و اشکالاتی که به مرحوم سید در این بخش شده وارد است یا نه؟

در مورد غسله ایشان فرمود اگر مقلدی با غسله وضو بگیرد و نماز بخواند، تامادامی که مقلد مجتهدی است که این را طاهر می‌داند نمازش صحیح و لباس و دست او پاک است لکن بعد از موت مجتهد اول اگر از مجتهدی تقلید کرد که قائل به نجاست غسله است، طبیعتاً دیگر نمی‌تواند با غسله تطهیر کرده و نماز بخواند. حال فرضاً یک مقداری از غسله‌ای که قبلاً جمع شده، باقی مانده آیا با این غسله باقی مانده از قبل می‌تواند تطهیر کند و یا وضو بگیرد و نماز بخواند؟ یا مثلاً مجتهدی فتوی به جواز ذبح به غیر حدید داده و شخص به غیر حدید سر حیوانی را بریده و از لحم آن استفاده کرده تا زمانی که مجتهد اول در قید حیات است و به مجتهد دوم رجوع نکرده بیع و اکل آن جایز و صحیح است حال فرض این است که یک مقداری از آن لحم باقی مانده آیا بعد از رجوع به مجتهد دوم که قائل به عدم جواز ذبح به غیر حدید است، آیا بیع و اکل آن جایز و صحیح است؟ مرحوم سید می‌فرماید که نه جایز نیست.

## اشکال به بخش دوم کلام سید:

اشکالاتی به بخش دوم شده است:

### اشکال مرحوم آقای خوئی:

مرحوم آقای خوئی در تعلیقه بر این بخش فرموده: «لایرجع الی محصل معقول» معنی ندارد ما بین این موارد تفصیل دهیم؛ اگر فتوای مجتهد سابق حجت باشد بر مقلدینش و تطبیق عمل بر آن به حسب بقاء جایز باشد، همه جا باید بگوییم جایز است یعنی همان گونه که شما مثلاً عقدی را که به صیغه فارسی واقع شده الآن هم می‌گویید این عقد صحیح است باید بگویید لحمی هم که از ذبیحه‌ی به غیر حدید باقی مانده، چون در آن زمان واقع شده همان حکم قبلی جاری است و بیع و اکل آن جایز و صحیح است. یا از اساس نسبت به آن عقد و عبادتی که سابقاً انجام داده چون به نظر مجتهد دوم باطل است، پس باید آن را هم محکوم به بطلان کنید. در هر صورت اگر فتوای او حجت است در همه جا حجت است و اگر فتوای او حجت نباشد و تطبیق عمل بر آن به حسب بقاء جایز نباشد باید در همه موارد قائل به عدم صحت شوید. لذا معنی ندارد بین این دو مثال و مثال تیمم یا مثال وقوع عقد به صیغه فارسی تفکیک کنید.<sup>۲</sup>

**بحث جلسه آینده:** مرحوم آقای حکیم نیز به این بیان اشکالی دارند که مبسوط‌تر کلام آقای خوئی می‌باشد؛ ایشان هم فرموده که چرا سید این را فرموده و فرقی بین این مثالها وجود ندارد. چرا ایشان به مرحوم سید اشکال کرده‌اند و وجه این اشکال چیست؟ که ان شاء الله در جلسه آینده مطرح خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۲. التنقیح، ج ۱، ص ۳۰.